



The Impact of Unconsciousness and Coma on the Legal Relations of a Person in a Comatose State

Dr. Mohammad Mahdi Alsharif 

Associate Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Dr. Maryam Bolandi Barzaki (Corresponding Author)

Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Law and Humanities, University of Kashan, Kashan, Iran

Email: Bolandi290@yahoo.com

Abstract

Despite the fact that unconsciousness and coma (*ighmā*) give rise to a wide range of legal complications for the affected individual, the Civil Code addresses only a single aspect of this issue, leaving many related questions unresolved. As a result, most legal scholars have sought to address matters relating to coma through analogy with the doctrine of legal interdiction (*hajr*). The present article aims to clearly distinguish coma from legal interdiction and to clarify the legal status of the acts performed by a comatose person. Based on the findings of this study, which has employed a descriptive-analytical method, although the law speaks of the invalidity of the transactions of the insane, the unconscious, and the intoxicated in the same section, the more accurate position is that the invalidity of a comatose person's transaction is similar to that of an intoxicated person. This is because in both cases, despite the existence of legal capacity (*ahliyyat*), the transaction is void due to the absence of intent to form the contract (*qaṣd-i 'inshā'*) at the time of contract formation, rather than the condition of the insane person, whose lack of intent stems from legal interdiction. On this basis, appointing a legal guardian (*qayyim*) for a comatose person is unjustified, even when the period of unconsciousness is prolonged. Instead, as in the case of an incapacitated person, one may only resort to the institution of appointing a trustee (*amīn*) (or custodian). Similarly, the termination of agency (*vikālat*) and other permission-based contracts (*'uqūd-i iznī*) following a prolonged coma does not originate from the interdiction of the comatose person, but rather from the constitutive role of permission (*izn*) in such contracts.

Keywords: coma (*ighmā*); comatose person (*mughmā* 'alayh); permission-based contracts (*'uqūd-i iznī*); legal interdiction (*hajr*); intent to form the contract (*qaṣd-i 'inshā'*)





تأثیر بیهوشی و اغما بر روابط حقوقی مغمی علیه

دکتر محمد مهدی الشریف

دانشیار گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دکتر مریم بلندی برزکی (نویسنده مسئول)

استادیار گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

Email: Bolandi290@yahoo.com

چکیده

به رغم اینکه وقوع بیهوشی شخص مغمی علیه را با مسائل متعدد حقوقی مواجه می‌سازد؛ اما قانون مدنی در این باره تنها به یک مسئله اشاره نموده و مسائل متعدد دیگری را بدون پاسخ گذاشته است. این وضعیت سبب شده اغلب نویسندگان حقوقی مسائل مربوط به اغما را با قیاس به احکام حَجَر حل و فصل کنند. هدف از این جستار، تفکیک دقیق مقوله اغما از حَجَر و تعیین وضعیت اعمال حقوقی مغمی علیه است. بر پایه یافته‌های این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی نگاشته شده است، هر چند قانون از بطلان معاملات مجنون و بی‌هوش و مست در کنار یکدیگر سخن گفته، اما درست این است که بطلان معامله بی‌هوش از سنخ بطلان معاملات مست است که به رغم داشتن اهلیت به دلیل عدم تحقق قصد انشا در زمان عقد، معامله‌اش محکوم به بطلان است نه از سنخ معامله مجنون که عدم قصد انشای وی ریشه در حَجَر وی داشته باشد. بر این اساس نصب قیم برای مغمی علیه هر چند بیهوشی او به درازا بکشد نادرست است و تنها می‌توان همچون فرد عاجز برای وی از نهاد نصب امین استفاده نمود. انفساخ وکالت و سایر عقود اذنی در اثر اغمای طولانی مدت نیز ریشه در حَجَر مغمی علیه نداشته و از باب تقوّم عقود اذنی به اذن است.

واژگان کلیدی: اغما، مغمی علیه، عقود اذنی، حَجَر، قصد انشا.

مقدمه

هر جامعه شهروندانی دارد که به علل مختلف در معرض تضییع حقوق قرار دارند، این وضعیت در اکثر موارد به دلیل وجود نقص در این افراد است و منجر به ایجاد شرایط خاص این شهروندان می شود که به سبب آن نمی توانند مثل بیشتر مردم از حقوق خود دفاع کنند، به همین دلیل در قوانین نظام های حقوقی مختلف دنیا برای این اقشار قوانین حمایتی وضع شده است؛ حقوق موضوعه کشور ما نیز در این زمینه اصول و قواعد مختلفی را در حمایت از این افراد وضع کرده است. در یک دسته بندی کلی می توان دو دسته از افراد را مورد حمایت قانونگذار نظام حقوقی ایران دانست: دسته اول، محجورین و دسته دوم افراد غیر محجوری است که قانونگذار آن ها را به دلایل دیگری غیر از حجر مورد حمایت قرار داده است. شخصی که اغما بر وی عارض می شود از جمله اشخاصی است که به دلیل اخیر بایستی مورد حمایت مقنن قرار گیرد اما با وجود حوادث متعدد جامعه امروزی و بروز اغما در این حوادث، قانونگذار ایران تنها در ماده ۱۹۵ قانون مدنی به ذکر وضعیت عقود در حال بیهوشی پرداخته و سایر مسائل مربوط به بی هوش را بدون پاسخ گذاشته است و موضوع مغمی علیه و حقوق حمایتی وی حتی در قانون و کتب حقوقی نیز تا حدودی محجور مانده است.

حسب بررسی های نگارندگان در زمینه موضوع نوشتار به طور کلی پژوهش هایی صورت گرفته است: حسن رهپیک و آرش ابراهیمی با مقاله «اثر کاهش سطح هوشیاری بر عقود اذنی» در مجله دیدگاه های حقوق قضایی، آرش ابراهیمی با مقاله «اثر کاهش محتوای هوشیاری بر عقود اذنی» در مجله فقه پزشکی، محمود حائری مهریزی و ولی الله نصیری رضی با مقاله «اثر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران» در مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی به موضوع پژوهش حاضر پرداخته اند. چنان که از عناوین مقالات مذکور نیز پیداست، این مقالات بر تأثیر اغما بر عقود اذنی متمرکز است و سایر مسائل مرتبط با مغمی علیه را پوشش نمی دهند. تمایز نوشتار حاضر با مقالات قبل این است که علاوه بر بررسی مبنایی علت عدم صحت عقد مغمی علیه در زمان بیهوشی و اثراتی که بیهوشی بر عقود مبتنی بر اذن و عقود غیر اذنی دارد، موضوعات مبتلا به مغمی علیه پس از بیهوشی را نیز کنکاش می کند.

پرسش اصلی این نوشتار عبارت است از: علت بطلان معاملات فرد بی هوش (مغمی علیه) در حقوق ما بر مبنای فقدان اهلیت استوار است یا فقدان قصد انشا؟ در این راستا بدو در بررسی ارتباط مقوله اغما با حجر، رابطه فقدان اهلیت و قصد انشا تبیین می شود و سپس تأثیر اغما بر اعمال حقوقی مغمی علیه با ذکر نظرهای مختلف فقهی و حقوقی بیان می شود.

اغما را در لغت به معنای از دست دادن حس و حرکت بر اثر پیشامد و حادثه‌ای^۱ و در اصطلاح حقوقی آن را به عارض شدن نوعی سستی غیرطبیعی در انسان بدون مصرف مواد بی حس کننده و مخدر که قوای حسی را از عمل باز می‌دارد، تعریف کرده‌اند.^۲ اغما در اصطلاح پزشکی اختلال شدید فعالیت مغزی است که منجر به کاهش شدید سطح هوشیاری می‌شود،^۳ به طوری که بیمار نسبت به تحرکات اطراف خود پاسخ مناسب نمی‌دهد.^۴ به تعبیر دیگر، اغما حالتی است که با اختلال تنفسی و هوشیاری و حسی و حرکتی توأم است و ممکن است از چند دقیقه تا چند سال به طول انجامد.^۵ فرد مبتلا به اغما در اکثر موارد در حداکثر ظرف چند هفته بهبود می‌یابد و هوشیاری بر می‌گردد^۶ اما طول این زمان به علت ایجادکننده آن و شدت ضایعه مغزی وارده بستگی دارد؛ ممکن است فرد در مدتی بسیار کوتاه مجدداً هوشیاری خود را به دست آورد یا اینکه پس از مدتی بهبود نیافته و از اغما وارد مرحله زندگی نباتی شود.

هرچند عرف و علم پزشکی بین اغما و بیهوشی تفاوت می‌نهد و اغما را به نوع خاصی از بیهوشی اطلاق می‌کند که ناشی از ضایعات مغزی است و بهبودی و بازگشت از آن خلاف عادت است و در مقابل، بیهوشی (ارادی یا غیرارادی) را به مواردی اطلاق می‌کند که به هوش آمدن شخص امری مورد انتظار و مطابق با جریان عادی امور است، لکن در اصطلاح فقه و حقوق مفهوم و احکام حاکم بر بی‌هوش و مغمی علیه یکسان است. از لحاظ پزشکی برای تمیز مرگ مغزی از اغما باید بررسی شود که آیا عدم هوشیاری در فرد برگشت پذیر است یا خیر؟ اگر عدم هوشیاری در فرد برگشت پذیر و موقت باشد اغما تلقی می‌شود و این عدم هوشیاری موقت ممکن است در اثر عوامل خاص مثل مسمومیت با تریاک یا مسمومیت دارویی نیز ایجاد شود.^۷ اما اگر پس از بررسی معلوم شود که عدم هوشیاری دائمی و برگشت ناپذیر است مشخص می‌شود که فرد دچار مرگ مغزی شده و این قطع دائمی می‌تواند به لحاظ مرگ سلول‌های مغز باشد.

اغما گاه براساس بروز حوادث و وقایع پیش‌بینی نشده یا بیماری خاص در خصوص افراد حادث می‌شود و گاه نیز به منظور اعمال جراحی با اراده افراد صورت می‌پذیرد. بروز این مسئله سبب شود که انسان

۱. حسینی، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، ۵۷.

۲. انصاری، طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ۳۷۵/۱.

۳. گودرزی، کیانی، پزشکی قانونی برای دانشجویان حقوق، ۸۳.

۴. عسگری‌پور، نقی‌زاده، «ضوابط تعیین دیه اشخاص واجد زندگی نباتی»، ۷۸.

۵. گودرزی، کیانی، اصول طب قانونی مسمومیت‌ها، ۵۹.

۶. سراجی، «ماهیت مرگ مغزی از نظر قرآن و روایت»، ۶۸؛ عسگری‌پور، نقی‌زاده، «ضوابط تعیین دیه اشخاص واجد زندگی نباتی»، ۷۴.

۷. دیبایی، چکیده طب قانونی، ۱۱۶.

به یک باره توانایی اداره نسبت به امور و مسائل حقوقی و مادی خویش را از دست بدهد؛ مراد ما از اغما در این پژوهش اعم از اغمای کوتاه مدت (قصیر) و بلند مدت (طویل) خواهد بود و در هر مورد که تفکیک میان آن‌ها لازم باشد، به طور خاص به ذکر نوع اغما اشاره می‌شود. حالت بیهوشی عمومی که موقتاً و کنترل شده در فرد ایجاد می‌شود نیز در بحث ما جا می‌گیرد؛ چراکه ماهیت اغما به معنای مصطلح و بیهوشی عمومی یکسان است، هرچند یکی ارادی و قابل پیش‌بینی است و دیگری غیرارادی و غیرقابل پیش‌بینی.

چنان‌که ذکر شد باوجود اینکه علم حقوق بایستی در خصوص تمامی وضعیت‌های خاص افراد تعیین تکلیف کند، در حقوق برای برخی از وضعیت‌های خاص انسان‌ها (جنون، سقه، صغر، ناتوانی) طراحی و برنامه‌ریزی صورت گرفته است اما درباره شخصی که دچار اغما می‌شود (مغمی علیه) چهارچوب‌های حمایت قانونگذار مشخص نیست. آثار و پیامدهایی که با عارض شدن اغما و تداوم آن حاصل می‌شود، تعیین تکلیف قراردادهای جایز مغمی علیه، نحوه حمایت‌های قانونی از مغمی علیه، تعیین تکلیف وظایفی که قانوناً برعهده وی بوده، ازجمله مسائلی است که بایستی از نظر حقوقی بررسی شود. این نوشتار می‌کوشد پس از بررسی رابطه اغما و فقدان اهلیت و وضعیت اهلیت و جنبه‌های حمایتی از مغمی علیه، آثاری که بروز اغما بر روابط حقوقی فرد ایجاد می‌کند را بررسی کند.

۱. رابطه فقدان قصد و فقدان اهلیت

قانون مدنی ایران در ماده ۱۹۵ به تبع از فقه امامیه عقد در حال بیهوشی را باطل می‌داند. هرچند تصور انجام معامله در خصوص فرد بی‌هوش و مغمی علیه غیرممکن به نظر می‌رسد؛ لکن این امر در قانون مدنی و کتب حقوق مدنی به شیوه سنتی ذکر شده و معامله در حال بیهوشی باطل قلمداد شده است. قانون مدنی صراحتاً علت بطلان معامله بی‌هوش را فقدان قصد انشا بیان می‌کند؛ هرچند در فقه برخی از فقها در مبحث شرایط متعاقدين علی‌رغم اینکه علت بطلان معامله هازل (شوخ کننده) را فقدان قصد نقل (قصد انشا) می‌دانند؛ سبب بطلان معاملات بی‌هوش را فقدان عقل ذکر کرده‌اند.^۸

مسئله حائز اهمیت آن است که در فقه آیا می‌توان از بطلان معامله بی‌هوش و فقدان قصد انشای وی، حجر وی را استنتاج کرد؟ و آیا میان فقدان قصد انشا و حجر ملازمه وجود دارد یا خیر؟ با تدقیق در عبارات فقها مشخص می‌شود که از نظر ایشان بین فقدان اصل قوة عاقله با فقدان عقل در حین معامله تفاوت وجود

۸. نراقی، مستند الشیعه، ۲۶۶/۱۴؛ علامه حلی، قواعد الاحکام، ۶۱۲/۳؛ مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۲۳۳/۱؛ محقق سبزواری، کفایة الاحکام، ۴۴۹/۱؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۱۷۲/۴.

دارد؛ فقدان حکومت عقل در حین معامله موجب بطلان معامله است و براین اساس، معاملات مجنون و مست و بی‌هوش باطل قلمداد می‌شود اما فقدان قوه عقل موجب حجر و عدم اهلیت است و از این‌روست که وضعیت مجنون با مست و بی‌هوش تفاوت بنیادین دارد؛ چراکه مست و بی‌هوش فاقد قوه عاقله نیستند، بلکه به‌طور موقت و در اثر عروض عارض خاص، حکومت عقل آن‌ها زائل شده است و دیر یا زود با زوال این عارضه، عقل مجدداً بر کرسی اقتدار خود بر خواهد گشت؛ همچنان‌که هیچ‌کدام از فقها در عدم حجر مست یا مغمی علیه اختلاف‌نظری ندارند.

به‌هرحال، قانون مدنی ایران به‌تبع برخی از فقها بطلان معاملات مست و بی‌هوش را فقدان قصد انشا دانسته و در باب شرایط اساسی معاملات با تفکیک شرط قصد و رضا از شرط اهلیت به‌طور کلی شبهه هرگونه ارتباطی میان بطلان معاملات مجنون و معاملات بی‌هوش را از ذهن زدوده است.

فقها در بررسی شرایط متعاقدين بدو در بخشی مستقل، از شرطیت عقل و بلوغ سخن گفته و پس از آن در بخشی مجزا قصد ایجاد مضمون‌عنه - برای شخصی که توانایی انشای عقد را دارد - را ذکر می‌کنند که در این بخش، عقد صوری و عقد هازل و عقد ساهی خارج می‌شود. نحوه نگارش برخی از اساتید بزرگ حقوق این توهم را ایجاد می‌کند که ایشان از بطلان معاملات مغمی علیه، به الحاق مغمی علیه به مجنون از حیث عدم اهلیت رسیده و به بیان ایشان «شخص مست و بی‌هوش و کسی که در اثر به‌کاربردن مواد مخدر درک و تمیز خود را از دست داده، مانند مجنون است»^۹ به نظر می‌رسد هرچند در بطلان عقد صادر از سوی شخص بی‌هوش به فرض صدور، به دلیل فقدان قصد انشا - چنان‌که قانون مدنی گفته - یا به دلیل فقدان عقل - چنان‌که برخی از فقها گفته‌اند - تردیدی نیست، ولی این امر ملازمه‌ای با محجور بودن شخص بی‌هوش ندارد؛ همچنان‌که از بطلان معامله مست و خواب و هازل و امثال آن‌ها نیز راهی به عدم اهلیت ایشان نمی‌توان جست. همان‌طور که ذکر بی‌هوش و مست در ردیف مجنون در کلام برخی از فقها و در ذیل شرط عقل نمی‌تواند مبنایی بر عدم اهلیت مغمی علیه باشد و به همین لحاظ هیچ‌کدام از فقها فتوا به عدم اهلیت مست و بی‌هوش نداده‌اند.

۲. نقش اغما در حجر

برخی از حقوق‌دانان با توجه به اینکه از نظر فقهی اغما از عوامل انفساخ عقود اذنی به شمار می‌رود، نظر به عدم اهلیت استیفای مغمی علیه داده‌اند، بدین بیان که: «جایز بودن قرارداد وکالت و ازدست‌دادن اهلیت تصرف (استیفا) در زمان بیهوشی می‌تواند دلیل نظر انفساخ وکالت باشد، با این توضیح که با عارض شدن

۹. شهیدی، تشکیل قراردادها و تعهدات، ۲۵۹.

بیهوشی بر وکیل و فقدان اهلیت تصرف، ولایت بر او ثابت می‌شود.» به گفته ایشان «هرچند بیهوشی از مصادیق حجر نیست، با این حال آنچه موجب می‌شود که محجوریت موکل به انفساخ قرارداد وکالت منجر شود در بیهوشی نیز وجود دارد؛ چراکه شخص بی‌هوش اهلیت استیفای خودش را از دست می‌دهد و وکیل تنها در اموری اختیار دارد که موکل دارای اهلیت است.»^{۱۰}

قانون مدنی در مواد ۲۱۱ و ۲۱۲ و با تفصیل بیشتری در مواد ۱۲۰۷ و ۱۲۱۴ محجورین را نام برده و قواعد مرتبط با آن‌ها را ذکر کرده است و در هیچ‌یک از این مواد نامی از بی‌هوش و مغمی علیه نبرده است. مجدداً مقنن در ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی اشخاصی که برای ایشان قیّم مشخص می‌شود را احصا کرده و در آنجا نیز نامی از بی‌هوش و مغمی علیه نبرده است. ممکن است ادعا شود که هرچند قانون مدنی راجع به حجر مغمی علیه ساکت است؛ با استناد به حکم اصل ۱۶۷ قانون اساسی قاضی مکلف است در موارد سکوت، نقص و ابهام به منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر مراجعه کند و براین اساس می‌توان اغما را از اسباب حجر قلمداد کرد. صرف‌نظر از درستی نحوه استدلال، مراجعه به کلام فقها نشان می‌دهد که هیچ فقیهی اغما را در زمره اسباب حجر قلمداد نکرده است.

تحلیل ماهیت حجر به‌خوبی نشان می‌دهد که باوجود اینکه امکان دارد اغما مدت‌زمان زیادی به طول بینجامد و در طول این مدت نیز به اموال مغمی علیه ضرر وارد شود، اما فقها بحث حجر را در خصوص مغمی علیه مطرح نکرده‌اند؛ چراکه در بیان فقها محجور به فردی گفته می‌شود که به جهتی از جهات ممنوع از تصرف در مال خویش شود^{۱۱} و قانونگذار نیز افرادی را محجور اعلام کرده که هرچند قادرند به‌لحاظ فیزیکی و جسمانی معامله‌ای را انجام دهند، ولی به‌لحاظ ضعف دماغی نمی‌توانند در معاملات از حقوق خود دفاع کنند و حقوق ایشان در معرض تضییع قرار می‌گیرد^{۱۲} و چون تصرفات صغیر، مجنون و سفیه به‌دلیل فقدان عقل یا رشد یا تمیز ممکن است برخلاف مصالح و منافع آنان باشد، قانونگذار با اعلام حجر ایشان تصرفات احتمالی آنان را فاقد اثر حقوقی اعلام کرده است. روشن است که حجر و منع این افراد از تصرف به‌معنای حکم تکلیفی لزوم عدم تصرف نیست؛ زیرا خطاب حکم تکلیفی به مجنون و صغیر ممیز به‌دلیل فقدان شرایط عامه تکلیف امکان‌پذیر نیست، بلکه مراد از حجر و ممنوعیت از تصرف، ممنوعیت وضعی به‌معنای عدم‌ترتب اثر حقوقی کامل بر تصرفات آن‌هاست. با این تحلیل آیا در جایی که اساساً امکان هرگونه تصرف حقوقی ازسوی شخص منتفی است، حجر و منع او از تصرف، حمایت از او به‌شمار

۱۰. حائری مهریزی، نصیری رضی، «تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، ۸۲.

۱۱. خمینی، تحریر الوسیله، ۱۲/۲.

۱۲. گرچی، «سخنی کوتاه در حقوق بیماران، مجروحان و معلولان از نظر اسلام»، ۷۲.

می‌رود؟ آیا اساساً چنین منعی که تحقق موضوع آن امکان ندارد، عقلایی و زینده قانونگذار حکیم است؟ اساساً حجر در جایی امکان دارد که امکان تصرفات حقوقی در بین باشد و چون برای شخص بی‌هوش فرض تصرفات حقوقی منتفی است، مسئله حجر وی نیز منتفی است.

در خصوص مغمی‌علیه فرض بر این است که قبل از عروض اغما دارای اهلیت بوده است و باید دید که با عارض شدن اغما تغییری در این خصایص ایجاد می‌شود یا خیر؟ با استناد به قاعده استصحاب می‌توان وجود عقل و رشد را در وی محرز دانست، مغمی‌علیه به لحاظ وضع طبیعی خود اساساً قادر به انعقاد معامله نیست و این افراد به دلیل اینکه قادر به اداره امور خود نیستند، به سبب وضعیت ویژه نیاز به حمایت‌های خاص حقوقی دارند و لذا نمی‌توان به محجوریت و در نتیجه، ممنوع‌التصرف بودن ایشان قائل بود. افزون بر این، محجور قلمداد کردن مغمی‌علیه سبب می‌شود که به جنبه اصلی محجوریت، که ممنوع از تصرف بودن آن‌هاست، توجه نشود و فقط بحث حمایت از محجورین مدنظر قرار گیرد، در حالی که فلسفه حجر محجورین در مغمی‌علیه وجود ندارد. قول به اینکه اغما اهلیت تصرف در فرد را از بین می‌برد، هم سبب ایجاد اختلال در سیستم حقوقی می‌شود و باید آن را به همه موارد مشابه که سبب قطع اراده از انسان می‌شود نیز تسری دارد و هم با موانع دیگری نیز در سیستم حقوقی ما رویه‌روست.

فقه‌ها پس از بیان اینکه با خروج موکل از جواز در تصرف به سبب جنون یا اغما وکالت باطل می‌شود، اظهار می‌دارند که در این مسئله فرقی بین طولانی بودن یا کوتاه بودن زمان اغما نیست.^{۱۳} صاحب‌جواهر در این زمینه بیان می‌دارد: «کذا لو خرج الموکل عن جواز التصرف بجنون أو إغماء في بطلان الوكالة بها، بل في المسالك أن بطلانها بذلك من كل واحد منهما موضع وفاق، بل فيها أيضا أنه لا فرق عندنا بين طول زمان الإغماء وقصره.» همان‌طور که صاحب عروه در این خصوص معتقد است: «الجنون والإغماء من أحدهما من غير فرق بين كون الجنون إطباقاً أو أدوارياً، وكون مدة الإغماء قصيرة أو طويلة، و من غير فرق بين علم الموکل بذلك وجهله، و ظاهرهم الإجماع على البطلان بعروض أحدهما لأحدهما فبعد الإفاقة يحتاج إلى توكيل جديد.» بنابراین، اولین اشکال عملی محجور قلمداد کردن مغمی‌علیه زمانی نمایان می‌شود که به این موضوع توجه کنیم که به محض بی‌هوش شدن افراد به هر دلیلی، اعم از تصادف یا عمل جراحی حتی برای زمانی کوتاه، همه عقود اذنی وی منفسخ شود و با به‌هوش آمدن او از آن حالت می‌بایست مجدداً به انعقاد عقود منفسخ‌شده بپردازد و چون اغما خصیصه ویژه‌ای نسبت به موارد مشابه ندارد، می‌بایست همین حکم را برای این حالت‌ها جاری دانست: خواب و مستی و سایر مواردی که اذن از

۱۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۲۵/۲۲؛ یزدی، تكملة العروة الوثقى، ۱۲۵/۱.

منیع خود جدا می‌شود. در پاسخ به این شبهه می‌توان گفت: «هرچند که حیات عقود جایز وابسته به استمرار تراضی است و از بین رفتن پایگاه اذن باعث قطع آن و در نتیجه انفساخ عقود می‌شود، با این حال قطع موقت و کوتاه مدت اذن را عرف نادیده می‌گیرد»^{۱۴} و با این بیان می‌توان حالت‌هایی مانند بیهوشی کوتاه مدت و مستی و خواب را با حکم عرف، از بحث انفساخ عقود اذنی خارج کرد. برخی از فقها هرچند اغمای طولانی مدت را در حکم جنون و سبب بطلان عقود اذنی می‌دانند، لیکن اغمای کوتاه مدت را در حکم خواب می‌دانند و منافی با سلطه مغمی‌علیه نمی‌دانند.^{۱۵} مانع دیگری که این تفسیر با آن روبه‌روست حصری بودن محجورین در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی است. باتوجه به آمره بودن احکام حجر در حقوق و اینکه در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی نامی از مغمی‌علیه ذکر نشده، نمی‌توان مغمی‌علیه را محجور دانست. در فقه نیز محجورین احصا نشده‌اند، ولی در کتب مختلف در مقام برشمردن محجورین نامی از مغمی‌علیه یا بیمار به عنوان محجور به میان نیامده است.^{۱۶} بنابراین، نه در فقه امامیه و نه در قوانین موضوعه، مغمی‌علیه به عنوان محجور محسوب نمی‌شود. افزون بر این، اصل بر استصحاب اهلیت افراد واجد اهلیت است و خروج از اهلیت نیاز به یقین و نص دارد و نمی‌توان به بهانه‌های مختلف افراد را از تصرف در اموالشان ممنوع کرد.

۳. اثر اغما بر اعمال حقوقی مغمی‌علیه

از جمله نکات مهم در خصوص اغما تأثیر اغما بر اعمال حقوقی فرد مغمی‌علیه است. این موضوع هم درباره زمانی مطرح است که اغما در حین انعقاد قرارداد و قبل از انعقاد کامل آن و پس از ایجاب بر فرد عارض می‌شود و هم درباره زمانی که پس از انعقاد قرارداد، خصوصاً درباره عقود جایز اغما تحقق می‌یابد. در خصوص تأثیر اغما بر عقود در قانون مدنی صراحتاً تعیین تکلیف نشده است، بنابراین یکی از نکات مهم درخور بررسی در باب اغما مسئله اثر اغما بر عقود است و اینکه بر فرض اگر شخصی چند ساعت از هوش برود، این بیهوشی چه تأثیری در روابط حقوقی او با دیگران دارد؟ آیا این تأثیر به اندازه‌ای است که عقود مبتنی بر اذن را نیز باطل کند؟

۳.۱. اثر اغما بر ایجاب

«ایجاب» وجودی اقتضایی دارد که در صورت عدم پیدایش موانع، قبول مخاطب آن را کامل و دارای اثر

۱۴. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۴۳۰/۵.

۱۵. حکیم، منهاج الصالحین، ۲۵۲/۲.

۱۶. خمینی، تحریر الوسیله، ۱۲/۲. «الشخص ممنوعاً فی الشرع عن التصرف فی ماله بسبب من الأسباب، و هی کثیرة نذكر منها ما هو العمدة. و هی الصغر و السفه و الفلس و مرض الموت.»

حقوقی می‌کند.^{۱۷} به عقیده مشهور فقها، از جمله شروط عقد آن است که هریک از ایجاب و قبول در حالی واقع شود که هر دو طرف قادر بر انشا باشند، بنابراین اگر مشتری در حال ایجاب با بیع قابلیت قبول نداشته یا فروشنده در زمان قبول طرف از قابلیت ایجاب خارج شود، عقد تشکیل نمی‌شود.^{۱۸} هرآنچه که در صحت عقد شرط است، در تمام فاصله ایجاب تا قبول ضروری است، نه فقط در قسمتی از عقد.^{۱۹} با وجود توجهی که فقها از گذشته دور به این مسئله داشته و به بررسی آثار آن پرداخته‌اند؛ قانون مدنی حکم صریحی درباره تأثیر عوامل زائل‌کننده اراده در زوال ایجاب ندارد، لذا به نظر می‌رسد با تدقیق در عبارات فقها باید دید تأثیری که اغما بر ایجاب دارد به چه صورت خواهد بود و براین اساس، راه حل مناسبی را اتخاذ کرد.

شمار بسیاری از فقها نظیر شیخ انصاری در مکاسب^{۲۰} و پیش از او محقق در شرایع^{۲۱} اغما و بیهوشی را در ردیف جنون آورده و آن را از عوامل نابودکننده ایجاب دانسته‌اند. دلیل ارائه‌شده این عده از فقها برای این حکم آن است که اغما مانع از صدق عقد و معاهده می‌شود و آن‌ها را از قابلیت تخاطب، که لازمه انعقاد عقد است، خارج می‌سازد.^{۲۲} صاحب مکاسب در خصوص عدم قابلیت تخاطب مغمی علیه بیان می‌دارد: «ثم إن عدم قابليتهما إن كان لعدم كونهما قابلين للتخاطب كالموت والجنون والاعماء، بل النوم فوجه الاعتبار عدم تحقق معنى المعاقدة والمعاهدة حينئذ (أي حين أن كان البائع والمشتري مجنونين، أو ميتين، أو نائمين).» بدین لحاظ ایشان حتی خواب شخص ایجاب‌کننده یا مخاطب و غفلت کلی وی از آنچه واقع کرده است^{۲۳} را هم با این بیان باعث از بین رفتن ایجاب می‌داند: «يشترط بقاء المتعاقدين على الأهلية إلى تمام العقد، فلو أوجب ثم جنّ أو أُغمي عليه قبل مجيء القبول لم يصحّ، وكذا لو أوجب ثم نام، بل أو غفل عن العقد بالمرّة، وكذا الحال في سائر العقود، والوجه عدم صدق المعاقدة والمعاهدة، مضافاً إلى دعوى الإجماع وانصراف الأدلة.» در مقابل، بعضی دیگر نظیر شهید ثانی در مسالك و علامه در تذکره^{۲۴} و خوئی^{۲۵} چنین امری را نپذیرفته‌اند. خوئی در این خصوص می‌گوید: «و أمّا ما يعتبر في

۱۷. جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۵۲.

۱۸. انصاری، مکاسب، ۱۳۲/۷.

۱۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۴۷/۲۹.

۲۰. انصاری، مکاسب، ۱۳۳/۷.

۲۱. علامه حلی، قواعد الاحکام، ۵۰۰/۲.

۲۲. انصاری، مکاسب، ۱۳۳/۷.

۲۳. مسئله ۱۶: «يشترط بقاء المتعاقدين على الأهلية إلى تمام العقد، فلو أوجب ثم جنّ أو أُغمي عليه قبل مجيء القبول لم يصحّ، وكذا لو أوجب ثم نام، بل أو غفل عن العقد بالمرّة، وكذا الحال في سائر العقود، والوجه (۱) عدم صدق المعاقدة والمعاهدة، مضافاً إلى دعوى الإجماع وانصراف الأدلة.» فاضل لنکرانی، التعليقات على العروة الوثقى، ۷۳۷/۲.

۲۴. به نقل از حکیم، مستمسک العروة الوثقى، ۳۹۰/۱۴.

۲۵. خوئی، موسوعة الامام الخوئی، ۳۶۹/۳۶.

الموجب أو القابل فإنما يعتبر فيه مادام موجباً أو قابلاً لا قبله ولا بعده، مثلاً إذا جنَّ الموجب بعد الإيجاب وقبل القبول أو أغمي عليه صح البيع بعد لحوق القبول إلى الإيجاب وهكذا لا يعتبر أن يكون القابل واجداً لما يعتبر في القبول إلا حين القبول لا سابقاً عليه و من حين الإيجاب، و من الظاهر أن العبد يكون واجداً لشرط القبول حين إنشائه ولو لم يكن واجداً له حين الإيجاب.»

صاحب جواهر دلایل پذیرش نظریه زوال ایجاب با عروض اغما را مبتنی بر دو دلیل کرده است: اول اینکه، ایجاب پیش از قبول در حکم عقد جایز است که با جنون و اغما ساقط می شود و دوم اینکه، ادله شرطیت عقل، قصد و مانند آن مربوط به مجموع عقد است که مرکب از ایجاب و قبول است، نه فقط مربوط به (زمان) ایجاب.^{۲۶}

سید محمد کاظم یزدی با اینکه در حاشیه بر مکاسب با شیخ انصاری مخالفت کرده و فلس را موجب نابودی ایجاب نمی داند،^{۲۷} اما در عروة الوثقی حتی خواب و غفلت را از عوامل زوال ایجاب بر می شمارد. ایشان علاوه بر استدلال شیخ انصاری مبنی بر عدم صدق معاقد و معاهده بر پیوند ایجاب و قبولی که در زمان جنون یا اغمای طرف مقابل صادر شده، دعوی اجماع و انصراف ادله را نیز مطرح ساخته است.^{۲۸} آیت الله حکیم نیز با اینکه در تمام ادله مذکور ایرادهایی دیده و با آن مخالفت کرده است و حتی به طور کلی حجر را به دلیل آنکه مانع از صحت و نفوذ انشا می شود، نه مانع از صدق تخاطب، موجب زوال ایجاب نمی داند و در نهایت، زوال ایجاب در اثر جنون و اغما را به دلیل اینکه مانع از صدق تخاطب می شود پذیرفته است.^{۲۹}

چنان که ملاحظه می شود مشهور فقها عروض اغما در فاصله میان ایجاب و قبول را سبب زوال ایجاب می دانند، البته نظرات مخالفی هم در این زمینه ارائه شده است. برای مثال، امام خمینی معتقد است: «فلو فرض أن المشتري مجنون أو مغمى عليه ولا يمكن مخاطبته لا يضر ذلك بإيجاب الموجب، أي التبادل بين المالكين أو تملك العين بالعوض، فإذا أفاق وقبل ما أوجبه تم نصاب موضوع الاعتبار، فوزان الإيجاب والقبول وزان العقد الفضولي والاجازة فكما أن المجيز لا يضر عدم أهليته بصحة البيع ونفوذه مع أهليته حال الاجازة كذلك حال القبول. فقلوه، إن القصد الجدي لا ينقذ في نفس العاقل إلى المعاهدة مع من هو كالجدار أو كالحمار أجني عن باب البيع ونحوه، و خلط ناش من زعم أن البيع معاهدة بين الطرفين

۲۶. صاحب جواهر، جواهر الكلام، ۱۴۷/۲۹.

۲۷. یزدی، حاشیه مکاسب، ۹۲/۱.

۲۸. فاضل لنکرانی، التعليقات على العروة الوثقی، ۷۳۷/۲.

۲۹. حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۳۹۰/۱۴.

حال ایقاعه، و قد عرفت أنه ليس إلا التملك بعوض، و هو يحصل بفعل البائع، كان الطرف حال الايقاع كالجماد و الحمار أم لا، و ليس التخاطب دخيلا في ماهية المعاملات. هذا إذا كان المشتري غير أهل حين الايجاب، و كذا إذا خرج البائع عن الاهلية حين القبول، فلو أوقع الايجاب فصار مغمى عليه فقبل المشتري لم يضر بالعقد و البيع، فإذا أفاق يرى أن تملكه بالعوض صار مورد القبول و تمت المعاوضة. بل يمكن أن يقال، إنه لو مات صحت معاوضة و إن احتاجت إلى إمضاء الورثة، لأن المال قبل القبول انتقل إليهم، و الورثة قائمون مقامه في ذلك، تأمل. فمقتضى القواعد عدم اعتبار هذا الشرط، نعم لابد من بقاء رضا.^{۳۰} چنانکه ملاحظه می‌شود این دیدگاه مبتنی بر تمامیت عقد با ایجاب تنهاست که نتیجه‌اش عدم تأثیر جنون یا بیهوشی و حتی مرگ موجب در زوال ایجاب است یا خوئی با وجود اینکه بیان می‌دارد که درباره بایع بایستی قابلیت تخاطب وی تا زمان قبول مشتری باقی باشد و با این عبارت به این امر تأکید می‌کند: «إنه تعتبر في صحة العقد قابلية كل من المتبايعين للانشاء عند تحقق الايجاب و القبول كليهما، و عليه فلو كان المشتري عند ايجاب البائع غير قابل للقبول، أو خرج البائع حال قبول المشتري عن قابلية ايجاب البيع لم ينعقد العقد بينهما، لانه وقتئذ لا يرتبط عهد أحدهما بعهد الآخر، فلا تتحقق المعاهدة و المعاقدة بينهما بوجه، و حيث إن العبد فيما نحن فيه غير قابل للقبول في زمان الايجاب لعدم كونه مأذونا في ذلك من قبل المولى فيحكم حينئذ بفساد العقد. و يتوجه على أنه لا أساس صحيح لهذا الشرط -على ما ذكرناه في محله- لأن المناط في تحقق العقد إنما هو ارتباط التزام البائع بالتزام المشتري و عليه»، لیکن در خصوص مشتری معتقد است: «فإذا تحقق إنشاء البائع حال كون المشتري نائما أو غافلا أو مغمى عليه، ثم التفت المشتري إلى هذا الانشاء فقبله قبل صدور ناسخه من البائع صدق عليه العقد جزما، و حكم بصحته و لزومه، للدالة الدالة على نفوذ العقود و لزومها نعم إذا لم يبق البائع على شرائط الانشاء حين قبول المشتري حكم بفساد العقد لارتفاع التزام البائع بانتفاء الشرط عنه، و عدم اتصال التزامه بالتزام المشتري. هذا كله فيما إذا وكل المشتري العبد في الاشتراء من سيده. أما لو وكله في الاشتراء من وكيل المولى فان كان الوكيل وكيلا مفوضا فإذا تحقق إنشاء البائع -حال كون المشتري نائما أو غافلا أو مغمى عليه، ثم التفت المشتري إلى هذا الانشاء فقبله قبل صدور ناسخه من البائع- صدق عليه العقد جزما، و حكم بصحته و لزومه، للدالة الدالة على نفوذ العقود و لزومها نعم إذا لم يبق البائع على شرائط الانشاء حين قبول المشتري حكم بفساد العقد لارتفاع التزام البائع بانتفاء الشرط عنه، و عدم اتصال التزامه بالتزام المشتري.» بنابراین، ایشان بقای اهلیت را فقط درباره بایع (موجب) لازم می‌داند که نتیجه‌ای درست عکس مبنای قبلی دارد؛ به این معنا که جنون و

بیهوشی موجب سبب زوال ایجاب است، درحالی که چنین اموری در مشتری (قابل) تأثیری در اعتبار ایجاب ندارد.^{۳۱}

باتوجه به سکوت قانون مدنی در این زمینه، برخی از حقوق دانان هرچند عروض جنون را باعث نابودی ایجاب می دانند، اما درباره اغما سکوت کرده اند.^{۳۲} بعضی دیگر با سکوت درباره جنون صریحاً ابراز داشته اند که نباید عوارض زودگذری چون بیهوشی را نابودکننده ایجاب دانست.^{۳۳} در مقابل، عده ای حتی جنون را از بین برنده ایجاب ندانسته و معتقدند: به وجودآورنده این موجود اعتباری (موجب) می تواند آن را به گونه ای اعتبار کند که پس از موت و جنون او نیز معتبر باقی بماند.^{۳۴}

در مجموع باتوجه به مبانی فقهی و قانون مدنی در این زمینه باید چند نکته را مدنظر قرار داد: مسئله اول آنکه، طرفین عقد در حال انعقاد عقد بایستی علاوه بر شرط اهلیت، قابلیت انشا نیز داشته باشند. در واقع با لازم دانستن شرط اهلیت، مجانبین به طور کلی و صغار و سفها در مواردی که قانون معین می کند، توانایی انعقاد عقد را نخواهد داشت و از حیطه مدنظر ما خارج خواهد شد و با شرط قابلیت انشا، مجنون، مست، بی هوش و خواب خارج می شوند؛ لذا بی اعتباری معاملات مغمی علیه نیز به دلیل فقدان قصد عقدی است که در حال اغما و بیهوشی واقع می شود. قانون مدنی ایران به تبع فقه امامیه در ماده ۱۹۵ تصریح می کند که عقد در حالت بیهوشی باطل است و علت بطلان معامله بی هوش را به صراحت فقدان قصد انشا اعلام می کند. چنان که ذکر شد هرچند در فقه برخی از فقها اغما را از شرایط عدم اهلیت دانسته اند، لکن به نظر می رسد ظاهراً در فقه منظور از عدم اهلیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه عدم قابلیت انشا مدنظر بوده و به همین دلیل خواب و مست و مغمی علیه و مجنون در کنار هم آمده اند.

نکته دیگر، تفکیک میان استمرار قابلیت انشا از هنگام ایجاب تا هنگام قبول و وجود قابلیت انشای هریک از طرفین در زمان انشای طرف دیگر است. اگر قائل باشیم که قابلیت انشای طرفین بایستی از حین ایجاب تا حین قبول استمرار داشته باشد، حتی اگر طرفین در زمان ایجاب و قبول قابلیت انشا را داشته باشند لکن در این فاصله یکی از آنان به اغما رود، سبب عقد منعقد نخواهد شد؛ چراکه قابلیت انشا استمرار نداشته است. اما اگر قابلیت انشای هریک از طرفین در زمان انشای طرف دیگر را ضروری بدانیم، ایجاب و قبول باید زمانی صادر شود که هریک از طرفین عقد صلاحیت انشای عقد را داشته باشند.

۳۱. خونی، موسوعة الامام الخونی، ۳/۳۵۳.

۳۲. امامی، حقوق مدنی، ۱/۱۹۰.

۳۳. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۱/۳۲۴.

۳۴. جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۶۲.

بنابراین، اگر هریک از متعاملین در زمان صدور انشای دیگری قابلیت انشا نداشته باشد عقد منعقد نمی‌شود که این عدم‌قابلیت ممکن است به دو دلیل باشد: عدم‌قابلیت انشا به دلیل اینکه طرفین قابلیت مخاطب واقع شدن را ندارند مثل حالت مرگ، جنون، بیهوشی و خواب و دیگری، عدم‌قابلیت به دلیل بی‌اعتباری رضای آن‌ها مثل سفیه.^{۳۵}

مسئله دیگری که باید ذکر شود تفکیک میان موالات عرفی و تخاطب (ارتباط معنوی) بین ایجاب و قبول است. می‌دانیم که بین ایجاب و قبول باید توالی عرفی موجود باشد؛ یعنی قبول زمانی گفته شود که عرف آن را مربوط به ایجاب بداند و موالات بین ایجاب و قبول شرط لازم برای تشکیل عقد است.^{۳۶} قانون مدنی در قواعد عمومی قراردادها اشاره‌ای به این شرط نکرده است، ولی درباره نکاح ماده ۱۰۶۵ قانون مدنی اعلام می‌دارد توالی عرفی ایجاب و قبول شرط صحت عقد است. پیشینه تاریخی قانون مدنی نشان می‌دهد که مفاد این ماده ویژه نکاح نیست، بلکه مصداقی از قاعده عمومی قراردادهاست که در مبحث نکاح ذکر شده است.^{۳۷}

در این زمینه هرچند برخی معتقدند که اگر در انعقاد عقد قابلیت تخاطب را شرط بدانیم اغما و مستی و خواب مضر به ایجاب خواهد بود، ولی اگر تخاطب ملاک نباشد اغما و مستی و خواب خللی به ایجاب وارد نخواهد کرد، مگر آنکه مضر به موالات باشد. به نظر می‌رسد وقتی قابلیت تخاطب باقی است موالات نیز باقی خواهد بود و «مصلحت متعاقدين و بالاتر از آن مصالح اجتماعی است که در این گونه نهادهای حقوقی قضاوت نهایی را می‌کند و چیزی جز استواری روابط و حفظ اعتماد به معاملات ندارد.»^{۳۸} بنابراین «باتوجه به مصلحت متعاقدين و استواری و استحکام معاملات نباید تا اندازه‌ای دور رفت که عوارض زودگذر را سبب بطلان ایجاب شمرد»^{۳۹} و لذا «هرگاه ایجاب‌کننده بعد از ایجاب و پیش از قبول بخوابد، موجود اعتباری ناشی از ایجاب بر اثر خواب او از بین نمی‌رود، سکر و اغما و جنون سریع الزوال هم از این حیث در حکم خواب است.»^{۴۰} باید توجه داشت که در حقوق به لحاظ روش فقهی، اقتضای ادله و سپس اصل از اهمیت برخوردار است و روش استدلالی که صرفاً مبتنی بر مصالح اجتماعی باشد در حقوق جایگاه روشنی ندارد. علاوه بر این، مصالح اجتماعی بر موارد مبتلا به تعلق می‌گیرد، نه امور فوق‌العاده نادر

۳۵. قناتی، مطالعه تطبیقی ایجاب و قبول، ۳۳۲.

۳۶. انصاری، المکاسب، ۲۷۳/۱.

۳۷. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۳۲۶/۱.

۳۸. اسماعیلی، «ایجاب و زوال آن از دیدگاه فقه و حقوق تطبیقی و کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا»، ۹۲.

۳۹. کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، ۳۲۳/۱.

۴۰. جعفری لنگرودی، تأثیر اراده در حقوق مدنی، ۶۳.

که قبول یا رد آن هیچ صدمه‌ای به مصالح اجتماعی وارد نمی‌آورد، بنابراین در امور نادری چون اغما اساساً بحث مصلحت‌های اجتماعی نمی‌تواند مطرح شود.

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه، از جمله ابزارهای مورد استفاده فقها در بحث معاملات، تحلیل مفاهیم است و بحث تخاطب هم به عنوان یک شرط در عنوان عقد نهفته است نه به عنوان شرطی شرعی، بلکه به عنوان شرطی که مقوم عنوان عرفی است. عقد، یعنی گره خوردن دو اراده و این امر جز با تخاطب امکان پذیر نیست. خویی در این ارتباط معتقد است که موجب بایستی هنگام قبول، اهلیت داشته باشد؛ چراکه ارتقاع اهلیت وی سبب می‌شود که التزام باطنی وی زایل شود و لذا دیگر تحقق عنوان معاهده و معاهده در باره کسی که ایجاب کرده و قبل از قبول به حالت اغما رفته وجود ندارد؛ چراکه تحقق عنوان معاهده و معاهده منوط به پیوند دو التزام به یکدیگر است و وقتی التزام طرف اول به موت و جنون و اغما از بین برود، التزام طرف دیگر به آن متصل نمی‌شود.

به طور کلی دو مبحث را در خصوص عروض اغما پس از ایجاب باید از یکدیگر تفکیک کرد: نخست اینکه، موجب پس از ایجاب دچار اغما شود و در زمان اغمای موجب، طرف معامله ایجاب را بپذیرد؛ در این مورد ضمن اینکه با بیهوشی ایجاب کننده، حق انصراف از ایجاب و خیار مجلس در عقد بیع از او سلب می‌شود و این امر قطعاً در فقه پذیرفته نشده است، عرف نیز چون تخاطب هنگام قبول وجود ندارد اساساً عنوان عقد و معاهده را صادق نمی‌داند. افزون بر آن، هرگاه در اعتبار قبول تردید وجود داشته باشد، در حقیقت تردید در اعتبار عقد وجود داشته و لذا اصل عدم نقل و عدم اثر حاکم خواهد بود. حالت دوم آن است که شخص ایجاب کند و سپس دچار بیهوشی شود و پس از خروج وی از اغما طرف معامله را بپذیرد؛ در این حالت اگر ایجاب مربوط به امر کوچکی باشد که عرفاً ایجاب مربوط به آن برای مدت کوتاهی باقی است، اگر شخص خوابید یا بی‌هوش شد طبیعتاً آن ایجاب از بین رفته است. اگر ایجاب مربوط به اموری باشد که زمان طولانی‌تری عرفاً ایجاب باقی می‌ماند، وقتی که شخص از خواب یا بیهوشی کوتاه مدت خارج شود و عرف باتوجه به شرایط معامله ایجاب را باقی بداند، قبول بایستی در مدت عرفی ملحق شود تا عرفاً بتوان گفت صدق معاهده و عنوان عقد بر آن مترتب می‌شود. بنابراین، تخاطب یا قابلیت تخاطب فی نفسه شرطی افزون بر شرایط صحت عقد نیست، بلکه تحلیلی است که فقها از تحلیل خود مفهوم عقد استخراج کرده‌اند و برای صدق عنوان عقد چنین شرطی لازم است؛ همان‌طور که از نفس مفهوم عقد شروط دیگری همچون دوطرفه بودن یا لزوم قاطعیت اراده طرفین استنتاج شده است.

۲.۳. اثر اغما بر عقود اذنی

اذن، اثر اصلی عقود اذنی است و اراده طرفین فقط اذن ایجاد کرده است که وابسته به اراده اذن دهنده

است و هرگاه وی اراده کند، این امکان را دارد که از اذن رجوع کند. براین اساس، علاوه بر اینکه عقود اذنی جزو قراردادهای جایز قرار می‌گیرند؛ اگر منشأ اذن از بین برود اذن و عقد مبتنی بر آن نیز زایل و از نظر حقوقی عقد منفسخ می‌شود. در فقه نظر مشهور بر آن است که فوت، جنون و سفه مآذون از اسباب انفساخ عقد جایز به شمار می‌رود.^{۴۱} همین امر در قانون مدنی نیز پذیرفته شده و براساس ماده ۹۵۴ قانون مدنی «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است»، سؤال آن است که آیا اغما نیز از موجبات انفساخ عقود اذنی به شمار می‌آید یا خیر؟ فقها اغما را به عنوان یکی از دلایل انفساخ عقد وکالت ذکر کرده‌اند. برخی از ایشان علت این امر را جایز بودن وکالت قلمداد کرده‌اند،^{۴۲} لیکن دلیل عمده فقها برای انفساخ وکالت در صورت اغمای وکیل یا موکل اجماع فقها بر سر این موضوع است.^{۴۳} اجماع مذکور از نوع اجماع مدرکی، که اعتبار آن محل تردید است، نیست؛^{۴۴} لذا ارزش این نوع اجماع باعث شده علی‌رغم نبود دلیل دیگری جز اجماع بر منفسخ شدن وکالت در اثر بیهوشی، اکثر فقها متمایل به این نظر باشند و مطابق اجماع فتوا دهند.^{۴۵} برخی دیگر از فقها نیز با تردید به مسئله نگریسته و عدم انفساخ وکالت بر اثر بیهوشی را امر محالی نپنداشته و به این امر استناد کرده‌اند که بیهوشی مانند جنون نیست، بلکه مانند حالت خواب یا مرضی شدید است و ایرادی ندارد اگر معتقد به عدم تأثیر آن بر وکالت شویم.^{۴۶} در میان فقهای اهل تسنن نیز کسی بیهوشی را به عنوان دلیل منفسخ‌کننده عقد وکالت نام نبرده است و حتی گاهی صراحتاً بیان شده است که اغما تأثیری بر عقد وکالت ندارد.^{۴۷}

علی‌رغم اینکه در فقه امامیه نظر مشهور به استناد اجماع دلالت بر انفساخ وکالت بر اثر بیهوشی دارد؛ قانونگذار ایران در قانون مدنی بیهوشی را در کنار موت و حجر از اسباب انفساخ عقد جایز به شمار نیآورده است. از نظر حقوقی با توجه به پیشینه فقهی و مفاد قانون مدنی برخی معتقدند گرچه قانون مدنی تنها از فوت، جنون و سفه به عنوان مسقطات اذن نام می‌برد؛ اما واقع آن است که با توجه به فلسفه وضع ماده ۹۵۴ قانون مدنی و ماهیت اذن باید گفت که در اعمال حقوقی اذنی، اذن، وجود مستقل از اراده ندارد و هر لحظه حیات و بقای خود را از اراده دریافت می‌کند و چنانچه اراده شخص به هر علتی زایل شود، اذن ساقط

۴۱. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۸۱۲/۲۱؛ فاضل لنکرانی، التعليقات على العروة الوثقى، ۱۳۱/۲.

۴۲. مصطفوی، درس فی فقه المعاملات، ۴۳۰؛ حائری مهریزی، نصیری رضی، «تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، ۸۲.

۴۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۶۲/۲۷.

۴۴. هاشمی شاهرودی و دیگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۲۵۵/۱.

۴۵. حائری مهریزی، نصیری رضی، «تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، ۸۲.

۴۶. شوشتری، النجعة فی شرح اللمعة، ۱۶۲/۸.

۴۷. جزیری و دیگران، الفقه على لمذاهب الاربعة و مذهب اهل بیت (ع)، ۲۴۳/۳.

خواهد شد. این مسئله امری طبیعی و خارج از حدود قانونگذاری است، لذا باید گفت مصادیق مندرج در ماده ۹۵۴ قانون مدنی تمثیلی و مربوط به موارد غالب زوال اذن است.^{۴۸} از سوی دیگر، باتوجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی که قاضی موظف است اگر حکم دعوا را در قوانین مدونه نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و همچنین ماده ۳ قانون آیین داری مدنی که با عبارتی مشابه همین، مفهوم اصل ۱۶۷ را می‌رساند که با سکوت قانون مراجعه به فقه ضروری است، در مسئله تأثیر بیهوشی بر عقد وکالت نیز قانونگذار در بحث طرق انقضای وکالت در ماده ۶۷۸ قانون مدنی سکوت کرده است، پس با مراجعه به فقه و اجماع ذکر شده، در حقوق ایران می‌بایست قائل به انفساخ عقد وکالت در اثر عارضه بیهوشی بود.^{۴۹}

به نظر می‌رسد برای تعیین وضعیت اعمال اذنی مغمی علیه در حقوق ایران می‌بایست میان اغمای طولانی مدت و کوتاه مدت تمایز قائل شد: از یک سو در خصوص اغمای طولانی مدت باتوجه به مبانی فقهی قانون مدنی و اینکه فقهای امامیه اجماعاً اغما را موجب انحلال عقود اذنی دانسته‌اند، لذا مستند به اصل چهارم قانون اساسی عدم ذکر اغما در زمره اسباب انحلال عقود اذنی در ماده ۶۸۲ و ۹۵۴ قانون مدنی را بایستی از مصادیق سکوت قانون یا از باب مسامحه قانونگذار و از باب حمل بر مورد غالب قلمداد کرد و اغما را به عنوان یکی از اسباب انقطاع اذن و از بین برنده عقود اذنی تلقی کرد. این تحلیل با مبانی حقوقی نظام حقوقی نیز هماهنگ است؛ چراکه در عقود اذنی، اذن به منبع اذن به خصوص از سوی اذن‌دهنده مرتبط است و حداقل اقتضایش این است که اگر شخص دچار اغما شد دیگر اذن وی معتبر نباشد و عقود منعقدۀ مبتنی بر اذن وی نیز منفسخ شود. لیکن همان‌گونه که برخی از فقهای میان اغمای طولانی و کوتاه تفکیک قائل شده و اولی را سبب بطلان عقد اذنی دانسته و دومی را ندانسته و بیان داشته‌اند که «تبطل المضاربة أيضا بعروض الإغماء للمالك أو للعامل، و لهذا الحكم وجه إذا استمر الإغماء مدة طويلة ذهب فيها شعوره و منعه من التصرف، و اما إذا كانت المدة قصيرة، فيشكل الحكم بالبطلان، كما في الجنون غير المطبق»،^{۵۰} در باره اغمای کوتاه مدت باتوجه به اختلاف نظر فقهای در خصوص اغمای کوتاه مدت و اجماعی نبودن انفساخ عقود اذنی در اثر اغمای کوتاه مدت نمی‌بایست بیهوشی کوتاه مدت را مشمول اغمای مصطلح دانست. در اصطلاح اصولی نیز اجماع دلیلی لبی است نه دلیل لفظی و هرچند در دلایل لفظی استناد به اطلاق ممکن است و در مقام شک می‌توان به اطلاق تمسک جست، ولی در ادله لبی

۴۸. ابراهیمی، «اثر کاهش محتوای هوشیاری بر عقود اذنی»، ۱۴۶.

۴۹. حائری مہریزی، نصیری رضی، «تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، ۸۲.

۵۰. زین‌الدین، کلمة التقوی، ۴/ ۴۱۵.

باید به قدر متیقن اکتفا کرد و لذا باتوجه به اینکه اجماع دلیلی لبی است قدر متیقن از اجماع، اغمای طولانی مدت است و براساس آن باید در اغمای طولانی مدت عقود اذنی را منفسخ دانست. این امر کاملاً منطقی و هماهنگ با قضاوت عرف هست و عرف اقتضا می کند که اگر کسی عاریه، ودیعه یا مضاربه ای منعقد کرده بود و سپس دچار اگما شود، اذن وی باقی نباشد. در خصوص اگماهای کوتاه و به طور خاص بیهوشی های ارادی و کوتاه مدت در مقام شک نمی توان به اجماع استناد جست و باتوجه به صحت سابق عقد اذنی و اصل استصحاب دلیل قاطعی برای حکم به انفساخ عقود اذنی وجود ندارد و این حکم نیز مخالفتی با اجماع فقها در خصوص اگما ندارد.

موضوع ماهیت اگما و به تبع تأثیر آن بر اعمال حقوقی مغمی علیه در رویه قضایی نیز مطرح شده است. برای مثال، در پرونده ای با خواسته اعلام انفساخ وکالت و ابطال سند رسمی به این شرح که؛ خوانده ردیف اول حسب مبیعه نامه ای یک باب ساختمان مسکونی را از مرحوم (مورث) خریداری کرده، متعاقباً آن مرحوم برای تنظیم سند رسمی مورد معامله وکالتی را به خواهان ردیف نخست اعطا می کند. ایشان نیز این وکالت را به خوانده ردیف نخست تفویض کرده و در قراردادی عادی مقرر شده است که توافق طرفین به قصد اخذ تسهیلات است و خوانده اخیر حق هیچ گونه نقل و انتقال مورد وکالت را ندارد اما مشارالیه مالکیت مورد وکالت را به طور رسمی به خوانده ردیف دوم منتقل کرده است. متعاقباً مورد معامله به ترتیب به خوانندگان ردیف سوم و چهارم و پنجم منتقل شده و در نهایت، خوانده اخیر طی سند رسمی مورد معامله را در رهن بانک رفاه قرار داده است و اکنون به لحاظ عدم پرداخت تسهیلات/ساختمان موصوف در جریان عملیات اجرایی ثبت و مزایده قرار گرفته است و بعد وراثت با طرح دعوایی مدعی شده اند که اولاً اعطاکنده وکالت در زمان انتقال در اصلی (مرحوم) در بیمارستانی در کرمانشاه در کما بوده و بدین جهت وکالت منفسخ بوده است؛ ... در شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان کامیاران استدلال کرده است که به باور دادگاه انفساخ عقد وکالت به سبب اغمای موکل در نظم کنونی حقوقی متکی به دلیلی قاطع نیست و قرائن موجود در قانون مدنی مثبت بقای عقد در این دوران است، زیرا قانون مدنی در ماده ۱۲۰۷ محجورین را احصا کرده و نامی از مغمی علیه نیاورده است و اعتقاد به انفساخ وکالت از باب قطع اذن - به مثابه جوهر عقود اذنی چون وکالت - نیز مقبول نیست؛ چراکه قانون مدنی علی رغم شهرت جدی حکم انفساخ وکالت و به طور کلی عقود جایز به اغمای هریک از متعاقدين نه در باب وکالت و نه در ماده ۹۵۵ قانون مدنی اگما را از اسباب انحلال به حساب نیاورده و به تبع، حقوق دانان نیز آن را از اسباب انفساخ وکالت تلقی نکرده اند. چنان که ملاحظه می شود دادگاه موضوع را هم از دیدگاه فقهی و هم از دیدگاه قانونی تشریح کرده و به دو نتیجه کلی نائل آمده است: اول اینکه، اگما از اسباب حجر به شمار نمی رود و دوم آنکه، عقد وکالت و

به طور کلی عقود اذنی با قطع اذن از باب اغما منفسخ نمی‌شوند. این رأی هرچند از جهت اشتغال بر استدلال و ارجاعات متعدد به منابع معتبر حقوقی و نیز تحلیل درست در باب عدم شمول حجر بر اغما تحسین برانگیز است، اما نقدشده است؛ ازین رو که انفساخ عقود اذنی در اثر اغمای طولانی مدت به لحاظ فقهی حکمی اجماعی است و قانون مدنی نیز ذکری از اغما در اسباب انحلال عقود اذنی نیاورده است، ولی حکم صریح مخالفی ندارد؛ حداکثر می‌توان از سکوت قانون در خصوص این موضوع سخن گفت و قاعده تفسیری مندرج در اصل ۱۶۷ قانون اساسی اقتضا دارد به مبانی معتبر فقهی مراجعه شود که نتیجه آن، انحلال وکالت در اثر اغمای طولانی مدت است.

نتیجه‌گیری

اغما با وجود شباهت‌هایی که ممکن است نسبت به حجر داشته باشد از مقولات مربوط به حجر نیست و از نظر حکم در زمره موضوعاتی چون مستی و خواب قرار می‌گیرد؛ چراکه مغمی علیه امکان انشا ندارد، نه اینکه فاقد اهلیت باشد. براین اساس، برای مغمی علیه حتی اگر اغمای وی به درازا بکشد نمی‌توان قیم تعیین کرد و حداکثر برای این وضعیت می‌توان از نصب امین سخن گفت. این وضعیت دقیقاً با وضعیت نصب امین برای عاجز مقایسه‌شدنی است. در حقوق ایران میان قابلیت انشا و شرط اهلیت تمایز وجود دارد و بی‌اعتباری معاملات مغمی علیه نیز به دلیل فقدان قصد عقدی است که در حال اغما و بیهوشی واقع می‌شود. به همین دلیل است که قانون مدنی ایران به تبع فقه امامیه در ماده ۱۹۵ تصریح می‌کند که عقد در حالت بیهوشی باطل است و علت بطلان معامله بی‌هوش را به صراحت فقدان قصد انشا اعلام می‌کند. لازم به ذکر است اینکه برخی از فقها اغما را از شرایط عدم اهلیت دانسته‌اند؛ منظور از عدم اهلیت، معنای اصطلاحی آن نیست؛ بلکه عدم قابلیت انشای مدّ نظر است و به همین دلیل، خواب و مست و مغمی علیه و مجنون در کنار هم آمده‌اند.

قانون مدنی علی‌رغم شهرت جدی حکم انفساخ وکالت و دیگر عقود جایزه به سبب اغمای هریک از متعاقدين در بین فقهای امامیه نه در باب وکالت و نه در ماده ۹۵۵ قانون مدنی اغما را از اسباب انحلال وکالت و سایر عقود جایزه به شمار نیاورده است. البته نباید فراموش کرد که مسئله انحلال عقود اذنی به سبب اغما نیز ملازمه‌ای با مسئله حجر مغمی علیه ندارد؛ همان‌طور که در فقه نیز علی‌رغم حکم مشهور و بلکه نزدیک به اجماع انفساخ عقود جایز و اذنی در اثر اغما هیچ‌یک از فقها در باب حجر فتوا به حجر مغمی علیه نداده‌اند. در حقوق ایران در اعمال حقوقی اذنی، اذن، وجود مستقل از اراده ندارد و چنانچه اراده شخص به هر علتی زایل شود اذن نیز ساقط خواهد شد، لذا باتوجه به لزوم استمرار اذن در عقود اذنی

بایستی در اغمای طولانی مدت عقود اذنی را منفسخ تلقی کرد اما اگماهای کوتاه مثل بیهوشی‌های ارادی را محلّ به عقود اذنی ندانست و باید گفت که اجماع فقها در خصوص اگما نیز به نوعی منصرف از اغمای کوتاه مدت و ارادی است و آن را در بر نمی‌گیرد.

منابع

- ابراهیمی، آرش. «اثر کاهش محتوای هوشیاری بر عقود اذنی»، فصلنامه فقه پزشکی. س ۴ و ۵، ش ۱۳ و ۱۴، ۱۳۹۲، ۹۱ تا ۱۲۲.
- اسماعیلی، محسن. «ایجاب و زوال آن از دیدگاه فقه و حقوق تطبیقی و کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا»، مدرس علوم انسانی. ش ۹، ۷۵ تا ۱۰۰.
- امامی، حسن. حقوق مدنی. تهران: اسلامیه. ج ۱. چاپ بیست و هشتم، ۱۳۹۹.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. المکاسب. قم: مؤسسه نشر اسلامی. ۱۴۱۸ق.
- انصاری، مسعود، محمدعلی طاهری. دانشنامه حقوق خصوصی. تهران: محراب فکر. چاپ اول، ۱۳۸۸.
- جزیری، عبدالرحمن و دیگران. الفقه علی لمذاهب الاربعة و مذهب اهل بیت (ع) وفق المذهب اهل البيت عليهم السلام. بیروت: دار الثقلین. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. تأثیر اراده در حقوق مدنی. تهران: گنج دانش. چاپ سوم، ۱۳۹۲.
- حائری مهریزی، محمود، ولی‌الله نصیری رضی. «تأثیر اگما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران»، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی. س ۳، ش ۴، ۱۳۹۰، ص ۶۹ تا ۸۶. doi: 10.22075/FEQH.2017.1862
- حسینی، محمد. فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی. تهران: سروش. چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد. مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. بی تا.
- حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۳۸۸.
- حکیم، محمدسعید. منهاج الصالحین. بیروت: دار الصفوة. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- خمینی، روح‌الله. تحریر الوسيلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول، ۱۳۹۲.
- خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الامام الخوئی. قم: مؤسسه الخوئی الاسلامیه. ۱۴۴۰ق.
- دیبایی، امیر. چکیده طب قانونی. اهواز: دانشگاه علوم پزشکی. چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- زین‌الدین، محمد امین. کلمة التقوی. قم: مهر. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- سراجی، محمود. «ماهیت مرگ مغزی از نظر قرآن و روایت»، مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی اراک؛ ویژه‌نامه قرآن و طب. س ۱۳، ش ۵، ۱۳۸۹، ۷۷ تا ۷۷.
- شریف، محمد مهدی. «تأثیر اگما در حجر»، خبرنامه کانون وکلای دادگستری اصفهان. س ۲، ش ۱۸، ۲۱ تا ۲۶.

- شوشتری، محمدتقی. النجعة فی شرح اللمعة. تهران: کتابفروشی صدوق. چاپ هفتم، ۱۴۰۶ق.
- شهیدی، مهدی. تشکیل قراردادهای تعهدات. تهران: مجد. چاپ دهم، ۱۳۹۳.
- صاحب‌جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العرب. ۱۳۶۲.
- عسگری‌پور، حمید، المیرا نقی‌زاده. «ضوابط تعیین دیة اشخاص واجد زندگی نباتی»، حقوق پزشکی. س ۶، ش ۲۱، ۱۳۹۱، ۷۸ تا ۶۵.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسه نشر اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- فاضل لنکرانی، محمد. التعليقات علی العروة الوثقی. قم: مرکز فقهی ائمة اطهار (ع). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- قناتوی، جلیل. مطالعة تطبیقی ایجاب و قبول. قم: بوستان کتاب. چاپ اول، ۱۳۸۳.
- کاتوزیان، ناصر. قواعد عمومی قراردادها. تهران: شرکت سهامی انتشار. ج ۱. چاپ سیزدهم، ۱۳۹۵.
- کاتوزیان، ناصر. قواعد عمومی قراردادها. تهران: شرکت سهامی انتشار. ج ۵. چاپ نهم، ۱۳۹۵.
- گرجی، ابوالقاسم. «سخنی کوتاه در حقوق بیماران، مجروحان و معلولان از نظر اسلام»، فصلنامه پژوهشی مجد. س ۲، ش ۵ و ۶، ۱۳۸۷، ۸۹ تا ۱۰۶.
- گودرزی، فرامرز، مهرزاد کیانی. اصول طب قانونی مسمومیت‌ها. تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران. چاپ اول، ۱۳۸۰.
- گودرزی، فرامرز، مهرزاد کیانی. پزشکی قانونی برای دانشجویان حقوق. تهران: سمت. چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. کفایة الاحکام. قم: مؤسسه نشر اسلامی. بی تا.
- مصطفوی، محمدکاظم. دروس فی فقه المعاملات. قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة. چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. قم: مؤسسه نشر اسلامی. بی تا.
- مکارم شیرازی، ناصر. انوار الفقاهة. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب. چاپ اول، ۱۴۲۵ق.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. مستند الشیعة فی احکام الشریعة. مشهد: آل‌البيت (ع) لاحیاء التراث. ۱۴۱۵ق.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود و دیگران. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. تکملة العروة الوثقی. قم: کتابفروشی داوری. چاپ اول، ۱۳۳۷.
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم. حاشیة المکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

Transliterated Bibliography

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā'id al-Aḥkām fī Ma'rifa al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mū'assisa Nashr Islāmī. Ḥaṭṭ-i Awwal, 1993/1413.

- Anṣārī, Maṣ'ūd. *Dānishnāmih-yi Huqūq Khuṣūṣī*. Tehran: Mihrāb Fikr, Chāp-i Awwal, 2010/1388.
- Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Makāsi*, Qum: Mū'assisah Nashr Islāmī, 1997/1418.
- ‘Asgarīpūr, Ḥamid, Ilmirā Naqizādiḥ. "Zāvābiṭ Ta‘īn Diyih Ashkhāṣ Vājid Zindigī Nabāti". *Huqūq-i Pizishkī*, yr. 6, no. 21 (2013/1391): 65-78.
- Dībāyi, Amīr. *Chizidih Tib Qānūnī*. Ahvāz: University of Medical Sciences, Chāp-i Duwwum, 2005/1384.
- Fāzil Lankarānī, Muḥammad. *al-Ta‘līqāt ‘alā al-‘Urwa al-Wuthqā* Qum: Markaz-i Fiqh al-A‘imah al-Aṭhār (AS), Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Gūdarzī, Farāmarz. Mihrzād Kiyānī. *Pizishkī Qānūnī barāy Dānishjūyān Huqūq*. Tehran: Samt, Chāp-i Chāhārum, 2007/1386.
- Gūdarzī, Farāmarz. Mihrzād Kiyānī. *Uṣūl Tib Qānūnī Masmūmiyat-hā*. Tehran: Rūznāmah-yi Jumhūrī Islāmī Irān. Chāp-i Awwal, 2002/1380.
- Gurjī, Abū al-Qāsim. "Sukhanī Kūtāh dar Huqūq Bīmārān, Majrūḥān va Ma‘lūlān az Naẓar Islām". *Faṣlnāmah-yi Pazhūhish Majd*, yr. 2, no. 5-6 (2009/1387): 89-106.
- Ḥā'irī Mihrizī, Maḥmūd, Vahī Allāh Naṣīrī Razī. "Ta'thīr Ighmā bar Qarārdād Vikālat dar Fiqh va Huqūq Irān". *Majallih-yi Muṭālī‘āt Fiqh-i va Huqūq Islāmī*, yr. 3, no. 4 (2012/1390): 69-86.
- Ḥakīm, Muḥammad Sa‘īd. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Beirut: Dār al-Ṣafwa. Chāp-i Awwal, 1996/1416.
- Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-‘Urwa al-Wuthqā*. Beirut: Dār Ihyā‘ al-Tūrāth al-‘Arabī. 2010/1388.
- Hāshimī Shāhrūdī, Sayyid Maḥmūd. *Farhang-i Fiqh Muṭābiq-i Mazḥab-i Ahl-i Bayt(AS)*. Qum: Mū'assisah-yi Dāyrah al-Ma‘ārif-i Fiqh-i Islāmī bar Mazḥab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 2005/1426.
- Ḥusaynī ‘Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā‘id al-‘Allāma*. Beirut: Dār Ihyā‘ al-Tūrāth al-‘Arabī. s.d.
- Ḥusaynī, Muḥammad. *Farhang Lughāt va Iṣṭilāḥāt Fiqhī*. Tehran: Surūsh, Chāp-i Duwwum, 2007/1385.
- Ibrāhīmī, Ārash. "Athar Kāhish Muḥtavāy Hūshyārī bar ‘Uqūd Izni". *Faṣlnāmah-yi Fiqh Pizishkī*, yr. 4-5, no. 13-14 (2014/1392): 91-122.
- Imāmī, Ḥasan. *Huqūq-i Madanī*. Tehran: Islāmīyyah. Chāp-i Bist va Hashtum, 2021/1399.
- Ismā‘īlī, Muḥsin. "Ijāb va Zavāl ān az Dīdgāh-i Fiqh va Huqūq Taṭbīqī va Convention Bay‘ Biyn al-Milallī Kālā". *Mudaris ‘Ulūm-i Insānī*, no. 9 (1999/1377): 75-100.
- Ja‘farī Langīrūdī, Muḥammad Ja‘far. *Taṣīr Irādih dar Huqūq-i Madanī*. Tehran: Ganj-i Dānish. Chāp-i

Sivum, 2014/1392.

Jaziri, 'Abd al-Rahmān et al. *Al-Fiqh 'alā al-Madhāhib al-Arba'a wa Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS) Wafaqa al-Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. Beirut: Dār al-Thaqalayn. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Kātūziyān, Nāṣir. *Qavā'id 'Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār, Chāp-i Sizdahum, 2017/1395.

Kātūziyān, Nāṣir. *Qavā'id 'Umūmī Qarārdād-hā*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār, Chāp Nuhum, 2017/1395.

Khū'i, Abū al-Qāsim. *Mawsū'at al-Imām al-Khū'i*. Qum: Mū'assisa al-Khū'i al-Islāmiyya, 2018/1440.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Tahrīr al-Wasīlah*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āsār-i Imām Khumaynī, Chāp-i Awwal, 2014/1392.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Anwār al-Faqāhah*. Qum: Madrisah-yi Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib, Chāp-i Awwal, 2004/1425.

Muḥaqqiq Sabziwārī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Mu'min. *Kifāyah al-Fiqh*. Qum: Mū'assisah Nashr Islāmī. S.d.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'idā wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān*. Qum: Mū'assisah Nashr Islāmī. s.d.

Muṣṭafāwī, Muḥammad Kāzim. *Durūs fī Fiqh al-Mu'āmalāt*. Qum: al-Markaz al-'Ālamī li-l-Dirāsāt al-Islāmiyya. Chāp-i Duwwum, 2012/1390.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. *Mustanad al-Shi'a fī al-Aḥkām al-Shari'a*. Mashhad: Āl al-Bayt(AS) li-Iḥyā' al-Tūrāth, 1995/1415.

Qanavātī, Jalīl. *Muṭālī'ih -yi Taṭbīqī Ijā va Qabūl*. Qum: Būstān-i Kitāb. Chāp-i Awwal, 2004/1383.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāy' al-Islām*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. 1984/1362.

Shahīdī, Mahdī. *Tashkīl Qarārdād-hā va Ta'ahudāt*. Tehran: Majd. Chāp-i Dahum, 2015/1393.

Sharif, Muḥammad Mahdī. "Ta'thīr Ighmā dar Ḥajr". *Khabarnāmah-yi Kānūn Vukalāy Dādgustari Iṣfahān*, yr. 2, no. 18, 21-26.

Shushtarī, Muḥammad Taqī. *al-Naj'a fī al-Sharḥ al-Lum'a*. Tehran: Kitābfurūshī Ṣadūq. Chāp-i Haftum, 1986/1406.

Sirāji, Maḥmūd. "Māhiyat Marg Maghzī az Naẓar Qurān va Rivāyāt". *Majallih-yi 'Ilmī Pazhūhish Arak University of Medical Sciences, Vizhihnāmah-yi Qurān va Tib*, yr. 13, no. 5 (2011/1389): 65-77.

Yazdī, Muḥammad Kāzim ibn 'Abd al-'Azīm. *Hāshiyah al-Makāsib*. Qum: Ismā'iliyān, Chāp-i Chāhārum, 1951/1370.

Yazdī, Muḥammad Kāzim ibn 'Abd al-'Azīm. *Takmilat al-Urwa al-Wuthqā*. Qum: Kitābfurūshī Dāwarī, Chāp-i Awwal, 1958/1337.

Zayn al-Dīn, Muḥammad Amīn. *Kalima al-Taqwā*. Qum: Mihr, Chāp-i Awwal, 1993/1413.